



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت ۲

پیشگفتار ۲

گام دوم ۲

تقریر اول ۳

تقریر دوم ۴

جواب تقریر دوم ۵

اقسام حب و بغض ۵

تفاوت دو تقریر ۶

مقدمه اول ۶

مقدمه دوم ۶

مقدمه سوم ۶

تقریر سوم ۷

جواب اول تقریر سوم ۷

جواب دوم تقریر سوم ۷



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

بحث در قاعده ملازمه بود، پس از مباحث حسن و قبح به قاعده ملازمه پرداختیم و گفته شد که بعد از اینکه حسن و قبح عقلی پذیرفته شد و گفتیم که استحقاق مدح و ذم یک حقیقت نفس الامریه واقعیه است، آیا می‌شود این مدح و ذم را به شارع بما هو شارع نسبت داد یا خیر؟

گفته شد در اینجا دو گام باید برداشته شود، گام اول آن مشکلی ندارد و این است که بگوییم شارع هم در این درک و حکم، (ما قائل هستیم هم درک است و هم حکم است) در این درک و حکم عقلی، به عنوان یک عاقل و عالم همراه است. واقعاً نباید در این تردید کرد روی مبانی که ما پیمودیم. این گام اول است.

اگر کسی قائل شد حسن و قبح آن اصالت و واقعیت و عینیت و امثال اینها را ندارد، نظیر آن که مرحوم اصفهانی می‌فرمودند، یا گفت حسن و قبح تابع لذت و ألم بشری است اگر کسی از این قبیل انتظار را پذیرفت ممکن است در همین گام اول جدا بشود. بگوید شارع همراه عقلا و صاحبان عقل و اولی الالباب در این درک و حکم نیست.

اما ما چون تقویت کردیم که حسن و قبح امر نفس الامری واقعی است، به غض نظر از اجتماع و لذت و ألم و سایر عواملی که در آن حدود ۱۵ نظریه بررسی شد، چون یک امر واقعی نفس الامری است و امر واقعی نفس الامری را عقل درک می‌کند و این علم و عقل مشترک است، واقعیت هر کسی که اهل درک باشد این را می‌فهمد و بر اساس آن عقل و علم این را می‌فهمد و داوری می‌کند و حکم می‌کند.

از این جهت چون این مبنا را پذیرفتیم از گام اول عبور کردیم؛ گفتیم شارع هم همراه اولی الالباب و اولی العقول است در درک و حکم به حسن و قبح ذاتی و عقلی.

اما ما وقتی می‌توانیم به سمت ملازمه برویم که از این گام عبور بکنیم و به گام دوم و مرحله دوم ورود بکنیم.

گام دوم

در گام دوم باید گفت که شارع بما هو شارع این درک و حکم را دارد که موجب عقاب و ثواب می‌شود، این قدم دوم می‌شود ما را به ملازمه برساند، اگر در گام اول بمانیم حداکثر این است که شارع به عنوان یک عالم، درک می‌کند این واقعیت نفس الامری را، در واقعیت نفس الامری هم عقاب و ثواب نیست به معنای عقاب و ثواب اخروی و بهشت و جهنم، آن که هست استحقاق مدح و ذم، ستایش و نکوهش در محضر عقل و عقلا است. این سودی برای ما ندارد که به حکمی برسیم یا به نتیجه حکم برسیم، این گام اول حل نمی‌کند، حتماً باید در مرحله و گام دوم، عقاب و ثواب درست کنیم. یا نتیجه عقاب و ثواب، یا روح حکم یا خود حکم. ولی آخر خط این است که استحقاق عقاب و ثواب بیاید تا قاعده ملازمه حداقلی ثابت بشود و الا اگر استحقاق عقاب و ثواب نیاید ملازمه‌ای ندارد.



البته بالاتر این است که روح حکم بیاید و بالاتر این است که خود حکم مولوی شرعی هم انشاء بشود.

اگر انشاء حکم مولوی نباشد، روح حکم مولوی هم نباشد ولی نتیجه استحقاق عقاب و ثواب باشد، کافی است که فی الجمله ملازمه را بپذیریم.

در گام دوم که می‌خواهیم بگوییم چیزی را نسبت به شارع بدهیم بما هو شارع و مولا، بگوییم این شارع و مولا بما هو مولا و شارع، اینجا مدح و ذم شرعی دارد، یعنی استحقاق ثواب و عقاب اینجا آورده است این تقریرهایی برای آن شده است.

این گام دوم اگر بخواهیم برداریم و اثبات بکنیم که شارع استحقاق عقاب و ثواب در اینجا قرار داده است و این لاقط نتیجه حکم را به شارع اسناد بدهیم و بگوییم شارع اینجا ثواب و عقاب قرار داده است، تقریرهایی برای این انجام شده است که هفته قبل شروع کردیم.

تقریر اول

این است که مدح و ذم عقاب و ثواب است و جعل مدح و ذم از ناحیه عقل یعنی مفهومی که منطبق بر عقاب و ثواب مولا هم می‌شود، این همانی بگوییم، مثلاً مدح و ذم وقتی به ساحت شارع بیاید، شارع بما که و عاقل که مدح و ذم دارد، مدح و ذم او عقاب و ثواب است.

این است که تفاوت موجب یک بازتابی می‌شود که هر عاقلی متوجه که شد می‌گوید من مدح و ذم می‌کنم.

نکته دیگری عرض کردیم که در نفس هم عقل دارد و ادراک می‌کند و هم بر اساس آن ادراک قوه‌ای از قوای نفس حکم هم می‌کند. عقل هم ادراک دارد و هم حکم می‌کند، منتهی همه اینها بما هو عقل است، این درکش آن واقعیت این دوتا است، مستلزم مدح و ذم از عاقل است، (حتی مدح و ذم عقل هم نمی‌گوییم)

آیا این مدح و ذم شامل کیفر و عقاب و ثواب هم می‌شود؟ این وارد مرحله دوم می‌شود، مرحله دوم این است که برای حل ملازمه گفته شده است که همان مدح و ذم عقل، یعنی کیفر و عقاب و ثواب.

این وجه اول بود که بگوییم مدح و ذمی که لازمه آن امر واقعی و نفس الامری است، یک مفهوم عامی دارد که در هر حاکمی مطابق با آن حاکم، تبدیل به کیفر می‌شود.

ما اینجا گفتیم در امور عقلایی این جور نیست تا چه برسد به شارع و در امور عقلایی گفتیم اخلاق با حقوق فرق دارد، هر چه در اخلاق است نمی‌گویند می‌شود برای آن کیفر قرار داد و قرار می‌دهیم.

بنابراین در پاسخ سؤال اول گفتیم که در خود امور عقلایی، همیشه امور اخلاقی امور کیفری نیست، در کیفر یک عنایت زائده‌ای می‌خواهد. در شارع آن نظام پاداش و ثواب و عقاب و ثواب او نمی‌دانیم که چه چیزهایی در آن در نظر می‌گیرد؟! چه مصالح و مفاسدی در آن می‌بیند که مجازات بکند؟! نمی‌دانیم. همان‌طور که در مجازات دنیوی هم دقیق نمی‌دانیم، یک جاهایی حد قرار داده



است، یک جاهایی تعزیر قرار داده است و یک جاهایی هیچ کدام را قرار نداده است. در اخروی هم می‌گوییم شارع بدون اینکه شارع چیزی گفته باشد...

الان بحث این است که مطابق آن ثواب و عقاب قرار بدهد، عده‌ای گفتند و قبلاً ما هم گفته‌ایم که ممکن است کسی ملازمه در این حد بپذیرد بگوید شارع نمی‌تواند ضد آن قرار بدهد، یعنی اگر عقلاً مدح می‌کنند او بگوید من عقاب می‌کنم، مذمت می‌کنند او بگوید من پاداش می‌دهم، آن ممکن است، مقداری قابل قبول‌تر است.

آنکه الان بحث می‌کنیم این است که کسانی ادعا کرده‌اند، مدح و ذم (شاید از برخی عبارات مرحوم اصفهانی هم استفاده بشود) مدح و ذمی که در حکم عقل است، این منطبق بر عقاب و ثواب شارع می‌شود. ما می‌گوییم این انطباق دائمی قطعی وجود ندارد. می‌تواند بشود، می‌تواند نشود. انطباقی می‌گوییم، نه اینکه مخالف آن نباشد. آن جای بحث دارد.

چهار پنج مبنای اساسی در عقاب و ثواب اخروی هست که در عینیت هست می‌گوید همین عین آن عقاب و ثواب است، عقاب و ثواب عین روح این عمل است که نگاه خیلی فیلسوفانه به بحث عقاب و ثواب است. این یک طیف

یک سر طیف هم می‌گوید عقاب و ثواب اخروی عین قراردادهای اعتباری است که در دنیا هست، به میل حاکم، البته بر اساس یک مصالح و مفاسد می‌گوید اینجا شلاق بزن یا زن، کاملاً قراردادی. پنج شش نظریه است.

نگاه فلسفی عینیت عقاب و ثواب با ملکوت اعمال است، یک نظر هم اعتباریت محض است، قرار است می‌گوییم دلش می‌خواهد منتهی دل بخواهی روی حساب و کتاب است. دل بخواهی گزاف نیست.

این دو طرف مسئله است که علیت تامه می‌شود تا اعتباریت و قراردادی تام و حالت‌های میانی هم دارد که می‌گوید این اقتضا در آن هست ولی یک جعل و تصمیم هم می‌خواهد.

و آن‌ها که نظر اعتباری را می‌گیرند، عفو را می‌گویند خدا بی‌دلیل عفو می‌کند، این معلوم می‌شود که عینیت در آن نیست، آنان که قائل به عینیت هستند این را جواب داده‌اند.

فرض ما الان این است که یک جعلی از ناحیه مولا در عقاب هست، ولو جعل به نحو اعتباری محض یا اینکه علیت اقتضائیه دارد و با اراده او نهایی می‌شود.

به نظرم آدم واقعاً مطمئن به این تقریر بشود که همان مدح و ذم عقلایی ناشی از امر نفس الامری یعنی عقاب و ثواب وقتی در شارع می‌آید. یعنی ندارد. این همانی و تقریر اول برای این ملازمه می‌شود.

تقریر دوم

این است که این مدح و ذم در فضای شارع، این همانی در عقاب و ثواب ندارد، ولی عقل می‌گوید اینکه من می‌گویم، شارع با حکم دیگری، می‌گوید من این را می‌گویم و بیش از این نمی‌گویم که استحقاق مدح و ذم عقلایی است، اما وقتی که در فضای



شرع قرار می‌گیرد، شارع باید آنجا عقاب و ثواب قرار بدهد، یعنی حکم دیگری است، عینیت نیست، حکم دومی است که عقل دارد، عقل می‌گوید شارع باید عقاب و ثواب قرار بدهد.

با این بیان (به شکلی سابق در کلمات امام می‌دیدم) که عقل که می‌گوید این خوب است، این بد است، می‌گوید طبعاً هر عاقلی که این خوبی و بدی را ببیند، در او حب و بغض منقذ می‌شود، هر عاقلی وقتی مواجه با این خوبی و بدی بشود، با این داوری عقل بشود، حب و بغض در او پیدا می‌شود، آدم عاقل صدق را دوست می‌دارد و کذب را مکروه می‌داند، نمی‌پسندد.

۱- این حب و بغض در همه می‌آید از جمله در مولا، مولا پس برای این دو حب و بغض دارد، پس حسن و قبح مستلزم تولید حب و بغض است.

۲- و این حب و بغض در مولا بما هو عاقل و عالم هست.

۳- اینکه حب و بغض که در او بود، ملاک حکم منقذ می‌شود، موجود می‌شود و حالا حکم دارد که باید رعایت آن حب و بغض او را کرد. قبیح است که انسان و عبد رعایت حب و بغض مولا را نکند. یعنی وقتی کسی حب و بغض مولا را رعایت نمی‌کند، می‌تواند عقاب بکند.

جواب تقریر دوم

این است که بحث آن که استحقاق عقاب و ثواب مولا می‌آید، یعنی آن حق الطاعه را می‌آورد، آن حب و بغض مولوی است، نه حب و بغض عادی تکوینی و لذا درست است که این تولید حب و بغض می‌کند.

اقسام حب و بغض

ولی جواب این است که حب و بغض علی قسمین است؛

۱- حب و بغض متعارف تکوینی عادی و عقلایی و عقلی، این حتماً تولید می‌شود ولی این موضوع حکم به عقاب و ثواب نیست الزاماً.

۲- آنکه موضوع حکم به عقاب و ثواب است، این است که حب و بغض مولوی داشته باشد، یعنی از موضوع خاص مولویت این خاص را داشته باشد و اگر این موضوع خاص مولویت احراز نشود، معلوم نیست که نتیجه آن عقاب و ثواب بشود.

روح پاسخ اول و دومی که دادیم این است که مولویت یک نظام دیگری دارد، همیشه کامل منطبق بر این نیست، نمی‌تواند خود را از این دایره بیرون برد و مخالفت بکند این ممکن است ولی مولویت...



تفاوت دو تقریر

تقریر دوم می‌گوید این مستلزم عقاب و ثواب است، این همانی نیست. پس تقریر اول می‌گوید عقاب و ثواب همان مدح و ذم است. تقریر دوم می‌گوید همان نیست، ولی با مقدماتی از آن مدح و ذم عقلای حب و بغض مولا استفاده می‌شود و از حب و بغض مولا استحقاق عقاب و ثواب استفاده می‌شود.

در اینجا گفته شده است که ما با خود حکم عقل نمی‌توانیم به استحقاق عقاب و ثواب مولوی برسیم ولی با یک استفاده‌ای از خود شرع این ملازمه تمام می‌شود که باز از اخباری‌ها جدا می‌شود ولی نه به آن شکلی که عقل مستقلاً به اینجا برسد و آن ضمیمه آن لکل واقعه حکم شرعی است، اگر کسی این قاعده را بپذیرد که هیچ فعل اختیاری در این عالم لا یخلوا من حکم شرعی و من احد الاحکام الخمسه، از هیچ کدام از اینها تهی نیست و هر فعل اختیاری باید یک حکم شرعی داشته باشد.

این قاعده را اگر کسی بپذیرد آن وقت می‌تواند این جور استدلال بکند و وجه سوم را بیان بکند که حتماً شارع در این صدق در کذب، در امانت، در خیانت، در کذا و کذا یک حکم شرعی دارد، الا و لابد، شارع یک حکم شرعی آنجا دارد

مقدمه اول

این مقدمه را مقدمه عقلی نمی‌دانیم، مقدمه شرعی است، شارع فرموده است که من در هر قصه‌ای و داستانی و فعل اختیاری حتماً آنجا یک حکمی دارم. این مقدمه را از خارج و از ادله شرعی می‌گیریم بعد به حکم عقل برمی‌گردیم.

مقدمه دوم

عقل هم مدح و ذم می‌کند، بر افعالی مدح می‌کند و بر افعالی ذم می‌کند و این استحقاق مدح و ذم هم که یک امر واقعی است.

۱- پس عقل استحقاق مدح و ذم را بر افعال مترتب می‌کند

۲- از آن طرف هم شارع در اینجا که عقل مدح و ذم دارد حتماً یک حکمی دارد

این دو مقدمه را کنار هم بگذارید.

مقدمه سوم

این است که شارعی که گفته است من همه جا حکمی دارد، آیا می‌تواند مخالف آنچه عقل استحقاق مدح و ذم را داوری می‌کند، بگوید؟ خیر مخالف نمی‌تواند بگوید

پس بنابراین آن حکمی که در هر جایی دارد علی القاعده منطبق بر آن استحقاق مدح و ذمی است که در حکم عقل است، نمی‌تواند آنجا که عقل گفته است اینجا مذمت دارد، شرع هم حتماً آنجا حکمی دارد، بگوییم شارع اینجا مدح گفته است، این نمی‌شود. این معقول نیست که بگوییم اباحه گفته است.



تقریر سوم

در کلمات پیشینیان بوده است که می‌گویند ما به ضمیمه لکل واقعه حکم این جور مقدمات را می‌چنینیم که؛

۱- عقل یک داوری دارد،

۲- شارع هم می‌گوید من حتماً همه جا داوری دارم،

۳- این است که داوری شارع علی القاعده مطابق آن است که عقل می‌گوید. این وجه سوم است.

جواب اول تقریر سوم

این است که این ملازمه عدم مخالفت را اثبات می‌کند، بعید نیست که اگر عقل مدح می‌کند، شارع هم حتماً آنجا حکم دارد، نمی‌شود گفت، عقل این را نمی‌پسندد که شارع خلاف آن را بگوید که شارع آن که با این مقدمات بگوییم، داوری می‌کند این است که خلاف آن حکم عقل را داوری نمی‌کند، اما بی‌تفاوتی به آن در نظام مولویت او معقول باشد. عقل اینجا مدح می‌کند ولی شارع می‌گوید من کاری به این ندارم و در نظام مولویت من دخالتی ندارد لذا نه مدح دارم و نه ذم. جواب شارع مقداری پسندیده نیست.

این جواب اول است که این مقدمات سه‌گانه شما که بگویید ملازمه است، با استفاده از لکل واقعه حکم شرعی اثبات ملازمه می‌کند در حد اینکه ضد آن نباشد اما اینکه بی‌تفاوت باشد، اباحه باشد، اباحه اقتضایی و به خصوص اباحه لا اقتضایی، چون خیلی در آنچه برای من مهم است دخالت ندارد.

جواب دوم تقریر سوم

این است که از این هم می‌شود بالاتر آمد و آن این است که این استحقاق مدح و ذمها ممکن است در نظام مولویت مولا، مواجه با مزاحمتی باشد، مزاحمتی که عقل همین‌جوری نمی‌فهمد و شارع در آن درجه خود مزاحمت را می‌بیند، حتی ضد آن را حکم می‌دهد، اینجا صدق می‌گوید استحقاق مدح دارد، خود عقل هم می‌گوید اگر مزاحمتی نداشته باشد، مولا در آن تراز مولویت می‌بیند یک مزاحمتی دارد و لذا او مدح کرده و او مذمت می‌کند.

این قاعده را این جور تفسیر می‌کند که خداوند در همه موضوعات حکمی دارد فعلی، به حیثی که اگر من بفهمم تمام است، یکی از راه‌های وصول آن حکم عقل است.

بنابراین با لکل واقعه حکم می‌شود مقداری جلو آمد اما اینکه برسیم به ملازمه تامه، شاید نشود.

در نقطه مقابل، جالب این است که ما از یک طرف مواجه با نظریاتی هستیم که می‌گوید عقلاً ملازمه وجود دارد، از طرف دیگر مرحوم اصفهانی می‌فرماید که اصلاً عقل می‌گوید ملازمه نیست. نمی‌شود شارع اینجا حکمی جعل بکند.